



احادیث تنقیص شیعه؛ تحلیل محتوا و نقد شبهات

محمد نادری^{الف*} و علی نصیری^ب

^{الف} دکتری دانشگاه معارف اسلامی قم گرایش قرآن و حدیث. m.naderi114@gmail.com

^ب عضو هیئت علمی دانشگاه علم و صنعت. dr.alinasiri@gmail.com

چکیده	واژگان کلیدی
<p>در روایات شیعه در کنار احادیثی که به جایگاه والای شیعه پرداخته، برخی روایات در ظاهر شیعیان را مذمت نموده که مورد استناد مخالفان شیعه قرار گرفته است. فراوانی ردیه‌های نگاشته شده بر علیه شیعه و نبود پژوهش کافی در پاسخ به این ردیه‌نگاری‌ها، ضرورت تحقیق در این زمینه را می‌طلبد. استخراج روایات مورد استناد مخالفان، از کتاب‌های سلفیان به روش کتابخانه‌ای و نرم‌افزاری بوده که پس از شناسایی منابع اصلی آن در کتاب‌های شیعه، مورد تحلیل قرار می‌گیرد. نتایج به دست آمده پژوهش، روشن می‌کند دسته‌ای از احادیث در بیزاری امام صادق <small>علیه السلام</small> از غالیان کوفه، منافق بودن مدعیان تشیع و عملکرد نادرست برخی از شیعیان آن دوران است؛ در حالی که ردیه‌نگاران، مخاطب آن را عموم شیعیان دانسته‌اند. دسته‌ای نیز به کم بودن تعداد شیعیان به ویژه در دوران امام زین‌العابدین و امام صادق <small>علیه السلام</small> اشاره دارد که منظور این روایات، شیعیان خالص و حواریان امامان هستند. دسته دیگر از روایات، از وجود راستگویی، امانت‌داری و وفای به عهد در برخی از غیر شیعیان و نبود این صفات در برخی از شیعیان خبر داده که این روایات نیز نقضی متوجه شیعه نمی‌نماید؛ بلکه بدان معناست که اساس دین بر پایه ولایت قرار داده شده و بهره‌مندی از صفات ذکر شده بدون برخورداری از ولایت، ارزشی ندارد.</p>	<p>تنقیص شیعه، انتساب شیعه به امامان، مدعیان تشیع، نقد ردیه‌نگاری‌های سلفیان، احسان الهی‌ظہیر، ناصر القفاری</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۵ مقاله علمی پژوهشی</p>

* نویسنده مسئول.

آدرس پست الکترونیک: m.naderi114@gmail.com

مقدمه

شبهه‌افکنی بر علیه شیعه موضوعی است که از گذشته تا به امروز در میان مخالفان شیعه وجود داشته است. این شبهات که به هدف تضعیف اعتقادات شیعیان و زیر سؤال بردن مبانی فکری و کلامی شیعه مطرح شده، همواره در طول تاریخ با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده است. همزمان با تغییر حاکمیت‌ها و پیدایش جریان‌های کلامی، هجمه شبهات علیه شیعه تشدید می‌یافت؛ به طوری که امروزه با گسترش نوشته‌های سلفیان و خاورشناسان، حجم انبوهی از شبهات در قالب سخنرانی‌ها، مناظرات، کتاب‌ها، رساله‌ها و مقالات بر علیه شیعه وارد است.

در میان شبهات مختلفی مانند عصمت امامان علیهم‌السلام، علم غیب، تحریف قرآن، توسل، تقیه و بسیاری از امور دیگر که بر علیه شیعه وارد می‌نمایند، شبهه انتساب نداشتن شیعیان به امامان خویش و بیزاری جستن اهل بیت علیهم‌السلام از آنان، بسیار با اهمیت جلوه می‌نماید؛ زیرا ثابت شدن چنین شبهه‌ای، سست شدن زیر بنای عقائد شیعه را به دنبال دارد. به گفته برخی از فرقه‌نگاران، شیعه نخستین فرقه‌ای است که در اسلام به وجود آمده است؛^۱ از این رو موضوع تنقیص شیعه دارای اهمیت ویژه‌ای بوده و از روز نخست پیدایش آن با دشمنی دشمنان مواجه بوده و این دشمنی تا به امروز ادامه دارد. روایات تنقیص شیعه مربوط به دوران امام زین العابدین علیه‌السلام تا عصر امام کاظم علیه‌السلام بوده و بیشتر آن‌ها از امام صادق علیه‌السلام صادر شده است.

عده‌ای از دشمنان شیعه به عمد و عده دیگر از روی ناآگاهی و برداشت ناصحیح از احادیث شیعه، تبلیغات گسترده‌ای را در کتاب‌ها و نشریات و سایت‌های خود بر علیه شیعیان مطرح نموده‌اند که نبود تحقیق و پژوهش کافی در این زمینه، می‌تولد پژوهشی مستقل درباره روایات تنقیص شیعیان توسط امامان معصوم علیهم‌السلام همراه با رد شبهات مخالفان صورت بگیرد. نخستین و بهترین کتابی که در زمینه احادیث تنقیص شیعه نگاشته شده، کتاب مختصر مفید اثر دانشمند معاصر سید جعفر مرتضی عاملی است که در این کتاب در بابی با عنوان «الائمه علیهم‌السلام یذمون الشیعة»، به بیان احادیث تنقیص شیعه و پاسخ آن‌ها پرداخته است؛ البته این اثر با وجود

۱. فرق الشیعة، ص ۲۱.

جامعیت نسبی آن، همه احادیث هر فصل را با جزئیات آن بیان نکرده و پاسخ‌های آورده شده، اجمالی بوده و مانند این پژوهش، جوانب و قرائن موجود در روایات را در نظر نگرفته است. کتاب دیگری با عنوان *لله و للحقیقة ردّ علی کتاب الله ثم للتاریخ*، اثر علی آل محسن که در بابی با عنوان «الحقیقة فی انتساب الشیعه لاهل البیت» به بسیاری از روایات تنقیص شیعه پاسخ داده است؛ این کتاب نیز از آنجا که ردیه بر کتاب *لله ثم للتاریخ* است و تنها ناظر به رد شبهات این کتاب بوده، از بیان و نقد روایات مورد استناد سایر ردیه‌نگاران، خودداری نموده و امتیاز پژوهش حاضر نسبت به آن، ناظر بودن این مقاله به آثار سایر مخالفان است. در این پژوهش، اشکالاتی که از ظاهر برخی از روایات بر می‌آید به روش کتابخانه‌ای و رایانه‌ای از منابع وهابیت استخراج شده، سپس منابع اصلی روایات مورد استناد مخالفان، از کتب شیعه مشخص شده است؛ سپس با استفاده از قواعد رجالی و فقه الحدیثی علوم حدیث به روش تحلیلی انتقادی به بررسی صدوری و دلالتی احادیث پرداخته که در این شیوه انتقادی، پیش‌فرض‌های مورد قبول اهل سنت و معانی مورد قبول اهل لغت در نظر گرفته شده است. مقاله پیش رو در سه بخش سامان یافته که در بخش نخست آن، غلو و نفاق داشتن شیعیان، در بخش دوم به اندک بودن شیعیان در دوران امام زین العابدین علیه السلام و قابل اعتماد نبودن یاران امام باقر و امام صادق و در بخش سوم به برخوردار نبودن شیعیان از صفات والای اخلاقی پرداخته است.

۱. احادیث غلو و نفاق داشتن شیعیان

ناصر القفاری یکی از منتقدان تشیع، با تمسک به بخشی از حدیث امام صادق علیه السلام درباره ادعای الوهیت، چنین گفته است: «جعفر صادق آنچه را که شیعه کوفه از آن مبالغه گویی‌ها به او نسبت می‌دهند انکار نموده؛ پس چنین گفته است: وَ اللّٰهُ لَوْ أَقْرَزْتُ بِمَا يَقُولُ فِيّ أَهْلُ الْكُوفَةِ لَأَخَذْتَنِي الْأَرْضُ، وَ مَا أَنَا إِلَّا عَبْدٌ مَّمْلُوكٌ لَا أَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ صَرٌّ وَ لَا نَفْعٌ»^۱.

۱. اصول مذهب الشیعة الإمامیة الإثنی عشریة - عرض و نقد -، ج ۲، ص ۶۲۸.

برای رد این استناد، قسمت‌های دیگر روایت که در پاسخ به برداشت نادرست از آیه شریفه: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» بیان شده، آورده می‌شود و با استفاده از عبارت درون آن، پاسخ داده می‌شود. «عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ، ذُكِرَ عِنْدَهُ جَعْفَرُ بْنُ وَقْدٍ وَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي الْخَطَّابِ، فَقِيلَ إِنَّهُ صَارَ إِلَى بَيْرُودَ وَقَالَ فِيهِمْ: وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ، قَالَ، هُوَ الْإِمَامُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَا وَاللَّهِ لَا يَأُونِي وَإِيَّاهُ سَقَفُ بَيْتِ أَبَدًا، هُمْ شَرُّ مَنْ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسِ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا... وَاللَّهِ لَوْ أَقْرَزْتُ بِمَا يَقُولُ فِي أَهْلِ الْكُوفَةِ لَأَخَذْتَنِي الْأَرْضُ، وَ مَا أَنَا إِلَّا عَبْدٌ مَمْلُوكٌ لَا أَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ ضَرٌّ وَلَا نَفْعٌ»^۱.

صرف از نظر از اشکال سندی این روایت به جهت مرفوعه بودن آن، مخاطب صریح سخنان امام صادق عليه السلام که حضرت به جهت اعتقاد به الوهیت امامان عليهم السلام و برداشت غلو آمیز از آیه شریفه، از آنان بیزاری جست، جعفر بن واقد و گروهی از اصحاب ابو الخطاب هستند؛ در حالی که شبهه افکن با تقطیع روایت و بدون اشاره به اشخاص ذکر شده، آن را به همه شیعیان کوفه تعمیم داده است.

مضمون رد شده در حدیث فوق از معتقدات شیعه نبوده و چنین گفتمانی در هیچ یک از کتب حدیثی و تفاسیر روایی شیعه در تفسیر آیه مورد نظر، آورده نشده است؛ بلکه این تأویل آیه شریفه تنها از سوی افراد ابوالخطاب و پیش‌تر از وی، «بیان» که نسبت به ائمه عليهم السلام ادعای الوهیت داشته و مورد لعن امام باقر، امام صادق و امام رضا عليهم السلام قرار گرفته، ارائه گردیده است.^۲

۱. یکی از اصحاب نقل کرد که در خدمت امام صادق عليه السلام صحبت از جعفر بن واقد و چند نفر از یاران ابو الخطاب شد یکی از حاضران گفت او به سوی بیروز - ناحیه‌ای از اهواز - رفت و می‌گفت این آیه در باره امامان نازل شده «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ»؛ منظور امام است که در زمین و آسمان خدا است. امام صادق عليه السلام فرمود نه بخدا سوگند هرگز من و او در زیر یک سقف جمع نشده‌ایم. آن‌ها بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین هستند... بخدا قسم اگر من آنچه را که اهل کوفه درباره‌ام میگویند بپذیرم، زمین آن را فرو خواهد برد. من جز بنده‌ای زار نیستم که اختیار سود و زیانی ندارم؛ رجال الکشی، صص ۳۰۰ و ۳۰۱.

۲. شبهة الغلو عند الشيعة، ص ۷۸ - ۷۹.

شرح حال ابوالخطاب که نام او محمد بن ابی‌زینب (مقلاص^۱) بن خطاب و از سران غالیان بوده، بسیار روشن است.^۲ جعفر بن واقد نیز که در این روایت از او نام برده شده از پیروان ابوالخطاب و مورد لعن امام جواد علیه السلام است.^۳

بنابراین روایت امام صادق علیه السلام در مورد شیعیان کوفه نیست؛ بلکه درباره امثال ابوالخطاب و جعفر بن واقد است. از آنجا که مرکز فعالیت ابوالخطاب و حضور اصحاب او، کوفه بوده است، امام علیه السلام درباره این غالیان، تعبیر کوفه به کار برد.

احسان الهی ظهیر نیز یکی دیگر از مخالفان شیعه است که با تمسک به حدیثی از امام زین العابدین علیه السلام درباره شیعیان چنین می‌نویسد: «علی بن الحسین ننگ آنها (شیعیان) را آشکار ساخته و از حقیقت شان پرده برداشته است پس چنین گفته است: إِنَّ الْيَهُودَ أَحَبُّوا عَزْرِيًّا حَتَّى قَالُوا فِيهِ مَا قَالُوا فَلَا عَزْرِيٍّ مِنْهُمْ وَلَا هُمْ مِنْ عَزْرِيٍّ، وَإِنَّ النَّصَارَى أَحَبُّوا عِيسَى حَتَّى قَالُوا فِيهِ مَا قَالُوا فَلَا عِيسَى مِنْهُمْ وَلَا هُمْ مِنْ عِيسَى، وَإِنَّا عَلَى سُنَّةٍ مِنْ ذَلِكَ إِنْ قَوْمًا مِنْ شِيعَتِنَا سَيُحِجُّونَا حَتَّى يَقُولُوا فِيْنَا مَا قَالَتِ الْيَهُودُ فِي عَزْرِيٍّ وَمَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ فَلَا هُمْ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ».^۴

این روایت نیز درباره غالیان است که همانند یهود و نصاری نسبت به امامان علیهم السلام گرفتار الوهیت شده و آنچه را یهود و نصارا درباره حضرت عزیر و عیسی علیهما السلام قائل بودند، آنان نیز برای امامان قائل‌اند. از طرفی در سند این روایت نیز، محمد ابن اورمه قرار دارد که خود او نزد قمیین متهم به

۱. برخی مانند شیخ طوسی نام او را «مقلاس» با سین ثبت کرده‌اند؛ رجال الطوسی، ص ۲۹۶.

۲. نصیری؛ تاریخ، منابع و عقاید، ص ۴۱-۴۲

۳. رجال الکشی، ص ۵۲۸.

۴. همانا یهود عزیر را دوست داشتند تا جایی در باره او آن اعتقاد را پیدا کردند. عزیر از آن‌ها بیزار است و آن‌ها با عزیر نسبتی ندارند. نصرانیان نیز بواسطه شدت علاقه به عیسی علیه السلام در باره او معتقد باین مقام شدند. عیسی از آن‌ها بیزار است و آن‌ها جزء پیروان عیسی نیستند. ما نیز پیرو همان کاریم. گروهی از شیعیان ما در آینده ما را بقدری دوست دارند تا بالاخره معتقد می‌شوند درباره ما مانند اعتقاد یهودیان درباره عزیر و نصاری درباره عیسی بن مریم. آن‌ها با ما نسبتی ندارند و ما نیز با آن‌ها ارتباطی نخواهیم داشت؛ رجال الکشی، ص ۱۲۰؛ الشیعة و اهل البیت علیهم السلام، ص ۳۰۳.

غلو بوده است.^۱ شیخ طوسی او را تضعیف نموده^۲ که موجب ضعیف شدن این روایت و تخطئه پیش فرض غالبی بودن شیعیان می‌شود. متن این روایت بر فرض استناد نیز، پذیرفتنی نیست؛ زیرا بیان‌گر تغییر یافتن گروهی از شیعیان و خارج شدن آنان از تشیع بوده که مصداق «فَلَا هُمْ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ» شدند. از این رو حضرت با تعبیر «إِنَّ قَوْمًا مِنْ شِيعَتِنَا سَيُجِبُونَا» از یک جریان انحرافی که در آینده نزدیک در شیعه اتفاق می‌افتد خبر داده و می‌فرماید گروهی از شیعیان ما به زودی در محبت به ما افراط می‌کنند و دچار غلو می‌شوند؛ نه آن که امام علیه السلام - آن گونه که شبهه‌افکن ادعا نموده بود - از جماعت شیعیان اعلان برائت نماید؛ زیرا هیچ شیعه‌ای قائل به الوهیت امامان نیست و اگر کسی چنین اعتقادی داشته باشد از دایره اسلام و تشیع خارج شده و در زمره غالیان قرار می‌گیرد.

یکی از روایات دیگر که مورد استناد مخالفان قرار گرفته روایت امام صادق علیه السلام درباره منافق بودن کسانی است که ادعای تشیع دارند: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ آيَةً فِي الْمُنَافِقِينَ إِلَّا وَهِيَ فِيْمَنْ يَنْتَحِلُ التَّشِيْعَ».^۳

علاوه بر اشکال سندی این روایت که در رجال کشی به صورت مرفوعه نقل شده است،^۴ برای پاسخ به این اشکال و روشن شدن معنای حدیث بر فرض پذیرش آن، بایسته است معنای واژه «ينتحل» از کتب لغت استخراج شود. فراهیدی در این باره چنین گفته است: «انْتَحَلَ فلان شعر فلان إذا ادعاه [أنه قائله]»؛^۵ طبق این سخن، «انتحل» درباره کسی به کار می‌رود که چیزی را که از آن او نیست، درباره خود ادعا نماید؛ یعنی ادعای او نادرست است.

۱. رجال النجاشی، ص ۳۲۹.

۲. رجال الطوسی، ص ۴۴۸.

۳. رجال الکشی، ص ۲۹۹. برای نمونه استناد مخالفان ر. ک: حقیقة الشيعة حتى لا ننخدع ص ۵۲.

۴. رجال الکشی، ص ۲۹۹.

۵. العین، ج ۳، ص ۲۳۰.

ابن منظور و طریحی نیز آن را به معنای نسبت دادن به مذهب و قوم و مانند آن به کار برده اند: «فَلَانٌ يَنْتَحِلُ مَذْهَبَ كَذَا وَ قَبِيلَةَ كَذَا إِذَا انْتَسَبَ إِلَيْهِ»^۱.

طریحی همانند فراهیدی در معنای انتحال، به کاذب بودن ادعای شخص مدعی تصریح نموده و چنین گفته است: «الْإِنْتِحَالُ: ادْعَاءُ قَوْلٍ أَوْ شَعْرٍ يَكُونُ قَائِلَهُ غَيْرَهُ»^۲.

بنابراین معنای حدیث فوق به خوبی روشن است و چنین حدیثی، موجب تنقیص شیعه نمی شود؛ بلکه درباره مدعیان دروغین تشیع است که خود را در زمره شیعیان قرار می دهند.

ناصر القفاری با استناد به روایتی از امام صادق علیه السلام ادعا نموده که هیچ افتراگری نتوانسته است به اندازه شیعه بر ضد اهل بیت علیهم السلام افتراء ببندد و امام آن‌ها درباره آنان راست گفته است: «لَقَدْ أَمْسَيْنَا وَ مَا أَحَدٌ أَعْدَى لَنَا مِمَّنْ يَنْتَحِلُ مَوَدَّتَنَا»^۳.

این روایت نیز همانند روایات پیشین درباره شیعیان نیست؛ بلکه با تأمل در واژه «ينتحل» که در روایت قبل شاهد لغوی آن بیان شد، به معنای ادعای غیر واقعی نسبت به دوستی اهل بیت علیهم السلام است و شاهد دیگر آن، احادیثی است که درباره جفر وارد شده^۴ و تعبیر دوگانه «لَقَدْ كُنَّا وَ عَدُوْنَا كَثِيرٌ وَ لَقَدْ أَمْسَيْنَا وَ مَا أَحَدٌ أَعْدَى لَنَا مِنْ ذَوِي قَرَابَاتِنَا وَ مَنْ يَنْتَحِلُ حُبَّنَا» را به کار برده اند. این تعابیر مشعر به تعبیر دشمنان بوده و با تنوعی که در آنان وجود داشته، برخی از اطرافیان با دروغ بستن،

۱. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۶۵۱؛ مجمع البحرين، ج ۵، ص ۴۷۸.

۲. مجمع البحرين، ج ۵، ص ۴۷۸.

۳. رجال الکشی، ص ۳۰۷؛ أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية؛ عرض و نقد، ص ۲۵۰.

۴. ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۲۳۸-۲۴۲؛ بصائر الدرجات في فضائل آل محمد علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۵۴، ۱۵۶. برای نمونه: عَنْ عُبَيْسَةَ بِنْتِ مُصْعَبٍ قَالَتْ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَأَتَانِي عَلَيْهِ بَعْضُ الْقَوْمِ حَتَّى كَانَ مِنْ قَوْلِهِ وَ أَخْرَجَى اللَّهُ عَدُوْلَهُ مِنَ الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «لَقَدْ كُنَّا وَ عَدُوْنَا كَثِيرٌ وَ لَقَدْ أَمْسَيْنَا وَ مَا أَحَدٌ أَعْدَى لَنَا مِنْ ذَوِي قَرَابَاتِنَا وَ مَنْ يَنْتَحِلُ حُبَّنَا إِنَّهُمْ لَيَكْذِبُونَ عَلَيْنَا فِي الْجَفْرِ قَالَتْ فَلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَ مَا الْجَفْرُ قَالَتْ وَ هُوَ وَ اللَّهُ مِثْلُ مَا عَزَّ...»؛ بصائر الدرجات في فضائل آل محمد علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۵۴.

بدترین دشمنی را در حق امامان نمودند و برخی مانند بنی الحسن با ادعای عالم بودن به جفر و هم‌ردیف دانستن خود با اهل بیت علیهم‌السلام، از سوی امامان مورد انکار قرار می‌گرفتند.

۲. اندک بودن تعداد شیعیان

الهی ظهیر می‌نویسد امام محمد باقر علیه‌السلام از شیعیانش نا امید بود به گونه‌ای که فرموده است: «لَوْ كَانَ النَّاسُ كُلُّهُمْ لَنَا شِيعَةً لَكَانَ ثَلَاثَةً أَرْبَاعِهِمْ لَنَا شُكَّاءًا وَ الرَّبُّعُ الْآخَرُ أَحْمَقُّ»^۱.

حدیث فوق از نظر سندی فاقد اعتبار بوده و برای مخالفان قابل استناد نخواهد بود؛^۲ اما بر فرض چشم‌پوشی از اشکال سندی آن، روایت هم‌چنان بر مقصود آنان دلالت ندارد؛ زیرا روایت به صورت قضیه حقیقه و درباره عموم شیعه به کار نرفته است؛ بلکه این روایت بر فرض صدر، واکنش امام علیه‌السلام نسبت به رفتار دو تن از اصحاب و به صورت قضیه خارجی بوده است که شبهه‌افکن آن را تقطیع نموده و بدون اشاره به عملکرد اصحاب، سخن امام علیه‌السلام را نقل نموده است.

اصل روایت این گونه صادر شده است: «حَدَّثَنَا أَسْلَمُ مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ، قَالَ كُنْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام جَالِسًا مُسْتَنَدًا ظَهْرِي إِلَى رَمْرَمٍ، فَمَرَّ عَلَيْنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ وَ هُوَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَا أَسْلَمُ أَتَعْرِفُ هَذَا الشَّابَّ قُلْتُ نَعَمْ هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، قَالَ أَمَا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ وَ يَفْتَلُ فِي حَالِ مَضِيعَةٍ، ثُمَّ قَالَ يَا أَسْلَمُ لَا تُحَدِّثْ بِهَذَا الْحَدِيثِ أَحَدًا فَإِنَّهُ عِنْدَكَ أَمَانَةٌ! قَالَ فَحَدَّثْتُ بِهِ مَعْرُوفَ بْنَ خَرْبُودَ وَ أَخَذْتُ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا أَخَذَ عَلَيَّ، قَالَ وَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام غُدْوَةً وَ عَشِيَّةً أَرْبَعَةً مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ فَسَأَلَهُ مَعْرُوفٌ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ، فَقَالَ أَخْبَرَنِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ الَّذِي حَدَّثْتَنِي فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ، قَالَ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ أَسْلَمُ، فَقَالَ لَهُ أَسْلَمُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَخَذْتُ عَلَيْهِ مِثْلَ الَّذِي أَخَذْتَهُ عَلَيَّ، قَالَ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه‌السلام لَوْ كَانَ النَّاسُ كُلُّهُمْ لَنَا شِيعَةً لَكَانَ ثَلَاثَةً أَرْبَاعِهِمْ لَنَا شُكَّاءًا وَ الرَّبُّعُ الْآخَرُ أَحْمَقُّ»^۳.

۱. رجال الکشی، ص ۲۰۵؛ الشیعة و اهل البیت، ص ۳۰۳؛ مع الاثنی عشریة فی الاصول والفروع، ص ۱۷۷.

۲. سلام بن سعید از رویان مجهول این روایت بوده و اسلم مولى محمد بن حنفیه راوی دیگر این روایت، مذموم شمرده شده است؛ ر. ک: رجال ابن داورد، ص ۴۲۸، ۵۴۲، ۵۴۳.

۳. اسلم غلام محمد بن حنفیه گفت در خدمت حضرت باقر علیه‌السلام تکیه بززم داده بودم محمد بن عبد الله بن حسن طواف می‌کرد. امام علیه‌السلام فرمود این جوان را میشناسی؟ گفتم آری محمد بن عبد الله بن حسن است فرمود: بزودی قیام می‌کند و در حال

در این حدیث امام باقر علیه السلام سرّی از اسرار خود را به اسلم بیان فرموده و از وی عهد گرفته که نزد کسی نگوید؛ اما او نزد معروف آن را بازگو کرده و معروف نیز پس از آن که اسلم از او عهد گرفته بود تا آن را بازگو نکند، از امام علیه السلام درباره آن چه که شنیده بود، سوال نمود؛ از این رو به تعبیر سید محسن امین، طبق برداشت علامه حلی این حدیث حتی در صورتی که در سند آن، وثاقت سلام بن سعید ثابت شود و صحیح السند باشد، همچنان روایت مردود است؛ زیرا مذمت اسلم به خاطر افشای سرّ امام با آن ثابت می‌شود.^۱

امام علیه السلام پس از مشاهده این رفتار، شکاک بودن را به معروف از آن جهت که به سخن اسلم بسنده نکرد، نسبت داد و احمق بودن را به اسلم از آن جهت که افشای سرّ نمود و آن را با عهد گرفتن از معروف توجیه نمود، نسبت داد.^۲ بنابراین روایت در صدد بیان ویژگی شیعه به صورت کلی نیست بلکه امام علیه السلام پس از سر زدن چنین کاری از سوی افرادی که از نزدیکان امام بوده و به گفته خود، صبح و شام در محضر امام بوده‌اند، می‌فرماید اگر تمام مردم شیعه ما هم بودند سه چهارم آنان نسبت به ما شکاک و یک چهارم دیگر، نادان خواهند بود. پس تکیه اصلی سخن بر روی شیعه بودن نیست؛ بلکه چه بسا به قرینه الناس که در دیگر روایات به غیر شیعه گفته می‌شود، در اینجا نیز مراد آن باشد که اگر همه غیر شیعیان هم شیعه ما شوند، این مقدار از حماقت و شک نسبت به اهل بیت علیهم السلام وجود خواهد داشت؛ چنانچه محدث نوری ذیل این حدیث چنین می‌گوید: «علاوه بر

زاری کشته خواهد شد. بعد فرمود این حدیث را به احدی نقل نکنی. امانت نزد تو سپردم. ولی من بمعروف بن خربوذ نقل کردم؛ اما از او پیمان گرفتم که بکسی نگوید. ما چهار نفر از اهل مکه صبح و شام خدمت آن جناب بودیم. معروف عرض کرد آقا این حدیثی که اسلم برایم نقل کرد مایلم از خودتان بشنوم. امام روی باسلم نموده فرمود اسلم! (چرا نقل کردی)؟ عرض کرد آقا من همان پیمانی که شما گرفتید از او گرفتم. حضرت باقر علیه السلام فرمود اگر تمام مردم روی زمین شیعه ما باشند سه قسمت از چهار قسمت آن‌ها شکاک خواهند بود. يك قسمت باقیمانده هم احمقند؛ رجال الكشي، صص ۲۰۴ و ۲۰۵.

۱. اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۲۰۴.

۲. اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۲۰۴.

مجهول بودن اسلم، مریضی منتشر نمودن حق و افشای سر از مریضی‌های عامی است که در بسیاری از اصحاب ائمه علیهم‌السلام وجود داشته است.^۱

الهی ظهیر با استناد به حدیث ذیل در تقیص شیعه، معتقد است امام موسی کاظم علیه‌السلام شیعیان را به گونه‌ای جامع و مانع توصیف کرده که هیچ سخنی مانند این برای بیان حقیقت آن‌ها یافت نمی‌شود. «قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: لَوْ مَيَّزْتُ شِيعَتِي لَمْ أَجِدْهُمْ إِلَّا وَاصِفَةً وَ لَوْ اُمْتَحَنْتُهُمْ لَمَا وَجَدْتُهُمْ إِلَّا مُرْتَدِّينَ وَ لَوْ تَمَحَّصْتُهُمْ لَمَا خَلَصَ مِنَ الْأَلْفِ وَاحِدٌ وَ لَوْ غَرَبَلْتُهُمْ غَرَبَلَةً لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا مَا كَانَ لِي إِنَّهُمْ طَالَ مَا اتَّكَوْا عَلَيَّ الْأَرَائِكِ فَقَالُوا نَحْنُ شِيعَةُ عَلِيِّ إِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيِّ مَنْ صَدَّقَ قَوْلَهُ فَعَلَهُ».^۲

نویسنده کتاب لله ثم للتاریخ به واسطه بی اطلاعی از بدیهی‌ترین نکات مربوط به علوم حدیث، در کتاب خود، حدیث مزبور را از امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌داند؛ در حالی که چنین حدیثی تنها از امام کاظم علیه‌السلام روایت شده و او از آن جهت که حدیث از ابوالحسن علیه‌السلام صادر شده، به گمان وی منظور از ابوالحسن امام علی علیه‌السلام است؛ در حالی که در علوم حدیث، کاربرد کنیه ابوالحسن به صورت مطلق، برای امام موسی کاظم علیه‌السلام است. این در حالی است که احمد علی سالوس نیز به نقل از موسوی و به تبع او، بدون دقت به اصل حدیث، این حدیث را منقول از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام می‌داند.^۳

سند این روایت از چهار ناحیه ضعیف است؛^۴ ابراهیم بن عبدالله الصوفی، مجهول بوده و در کتاب‌های رجالی نامی از او برده نشده است. موسی بن بکر، نیز توثیق نشده و شیخ طوسی و علامه

۱. مستدرک، خاتمه، ج ۵، ص ۲۸۵.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۲۸؛ الشیعة و اهل‌البيت علیهم‌السلام، ص ۳۰۵؛ مع الاثنی عشریة فی الأصول والفروع، ص ۱۷۵؛ حقیقة الشیعة حتی لا ننخدع، ص ۵۲.

۳. مع الاثنی عشریة فی الأصول والفروع، ص ۱۷۵.

۴. برای شرح حال موسی ب بکر و محمد بن سلیمان (سالم) ر.ک: رجال الطوسی، ص ۳۴۳؛ خلاصة الاقوال، ص ۲۵۷-۲۵۶؛ رجال ابن‌داود، ص ۵۰۴.

حلی او را واقعی دانسته‌اند.^۱ علی بن محمد بن سعد نیز که در سند روایت قبلی بوده و این روایت با عبارت و بهذا الاسناد معلق بر آن است، مجهول بوده و در کتب رجال شرح حال او بیان نشده است. محمد بن سلیمان که نام واقعی او، محمد بن سالم بن ابی سلمة است، از سوی برخی رجالیون تضعیف شده است.^۲ از میان تمام روایاتی که در کتاب کافی از علی بن محمد بن سعد وارد شده دوازده مورد آن از محمد بن ابی سلمه نقل شده و تنها یک مورد آن از غیر او نقل شده که همه این اسناد دارای اضطراب شدید و بی ثباتی و ترکیب‌های نایابی از رجال است. متون این اخبار نیز منفرد است.

بنابراین سند روایت فوق از ضعف جدی برخوردار بوده و به هیچ وجه قابل پذیرش نیست؛ اما اگر بر فرض از اشکالات آن نیز چشم‌پوشی شود، هیچ گونه ایرادی در این روایت متوجه شیعیان نخواهد بود؛ زیرا منظور از شیعه در اینجا که حضرت فرمودند: «لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا مَا كَانَ لِي»، جز این تعداد (اندکی) که دارم کسی برایم باقی نمی‌ماند، شیعیان واقعی و کسانی هستند که در رفتار نیز پیرو اهل بیت علیهم‌السلام باشند.

شاهد این معنا آن است که حضرت در ادامه می‌فرمایند: «عده‌ای بر تخت‌ها تکیه داده و می‌گویند ما شیعه علی هستیم؛ (این گونه نیست). شیعه علی کسی است که عمل او، سخنش را تصدیق کند؛ از این رو، معنای حدیث این است: «اگر شیعیانم (شیعیان غیر واقعی) را کنار بگذارم، آن‌ها فقط توصیف‌گر و در زبان شیعه هستند. اگر این تعداد را بیازمایم، اکثرا کنار زده می‌شوند و از میان باقی ماندگان اگر بخواهم آن‌ها را پاک و خالص گردانم نسبت یک به هزار می‌مانند و اگر این تعداد خالص شده را غربال کنم جز این افراد خالصی که دارم کسی باقی نمی‌ماند». پس در این حدیث مراتب تشیع بیان شده است نه آن که همه شیعیان جز این تعداد اندک، از گردونه شیعه

۱. رجال الطوسی، ص ۳۴۳؛ خلاصة الاقوال، ص ۲۵۷.

۲. رجال ابن داود، ص ۵۰۴؛ خلاصة الاقوال، ص ۲۵۶.

خارج باشند؛ همانگونه که در قرآن کریم در آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ...» منظور از آمنوا، مرتبه بالای ایمان است و گرنه مؤمنان، خود دارای ایمان هستند و ایمان آوردن دوباره آن‌ها معنا ندارد، جز آن که به این معنا باشد.

نمونه این معنا در روایات باب اسلام و ایمان فراوان است که به دو مورد از آن اشاره می‌شود. از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرمودند: «لَيْسَ بِمُؤْمِنٍ مَنْ لَمْ يَأْمَنْ جَارَهُ بَوَاقِهِ»^۱ و نیز از آن حضرت چنین روایت شده است: «مَنْ كَانَ مُسْلِمًا فَلَا يَمْكُرُ وَلَا يَخْدَعُ... لَيْسَ مِتًّا مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا وَلَا لَيْسَ مِتًّا مَنْ خَانَ مُسْلِمًا»^۲؛ قطعاً آزار رساندن به همسایه و غش و خیانت به مسلمان، سبب سلب ایمان و اسلام نمی‌گردد؛ اما اگر کسی بخواهد از درجات بالای ایمان و اسلام برخوردار باشد باید از این رفتارها به دور باشد.

بنابراین حدیثی که ردیه‌نگاران به آن تمسک بسته بودند، از نظر سندی بسیار ضعیف است. افزون بر این برای اثبات نسبت رهایی یک از هزار «لَمَّا خَلَصَ مِنَ الْأَلْفِ وَاحِدٌ» نیازمند مستندات قوی‌تر بوده و با چنین حدیث ضعیف و منفردی نمی‌توان این دعا را نمود. این روایت بر فرض پذیرش و چشم‌پوشی از اشکالات متعدد سندی آن، نه تنها موجب تنقیص شیعه نمی‌شود بلکه بیانگر فضائل شیعیان واقعی است که تعدادی از ویژگی‌های چنین شیعیانی در حدیث امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام این گونه بیان شده است: «إِيَّاكَ وَالسَّفَلَةَ فَإِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيٍّ مَنْ عَفَّ بَطْنُهُ وَفَرَجُهُ وَاشْتَدَّ جِهَادُهُ وَ عَمِلَ لِخَالِقِهِ وَرَجَا ثَوَابَهُ وَخَافَ عِقَابَهُ فَإِذَا رَأَيْتَ أَوْلِيَّكَ فَأَوْلِيَّكَ شِيعَةُ جَعْفَرٍ»^۳.

۱. کسی که همسایه او از بدی‌های او در امان نباشد، مؤمن نیست؛ المؤمن، ص ۷۱.

۲. کسی که مسلمان است نباید نیرنگ و فریب‌کند... از ما نیست کسی که مسلمانان را گول زند، از ما نیست کسی که به مسلمانان خیانت کند؛ الامالی للصدوق، ص ۲۷۰.

۳. بپرهیز از مردم پست، قطعاً شیعه علی کسی است که شکم و عورت او پاک باشد و سخت می‌کوشد و برای خالق خود کار می‌کند و امید ثواب او دارد و از کیفر او می‌ترسد؛ هر گاه آن‌ها را دیدی آنانند شیعه جعفر؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۳۳.

۱.۲. اندک بودن یاران مورد اعتماد امام صادق و امام باقر

الهی ظهیر می‌گوید امام جعفر صادق علیه السلام شکایتش را از شیعیانش چنین بیان می‌دارد: «أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي أَجِدُ مِنْكُمْ ثَلَاثَةَ مُؤْمِنِينَ يَكْتُمُونَ حَدِيثِي مَا اسْتَحَلَلْتُ أَنْ أَكْتُمَهُمْ حَدِيثًا».^۱ این حدیث همانند حدیث پیشین درباره کتمان نمودن سرّ اهل بیت علیهم السلام توسط اصحاب است و ارتباطی با سایر ویژگی‌های شیعه ندارد.

پس دلالت حدیث این گونه است که مؤمن کاملی که صاحب سرّ باشد، کم است و ائمه علیهم السلام از بسیاری از مدعیان ایمان همانند کافران و طغیان‌گران، تقیه نموده و سرّ خود را مخفی نگه می‌داشتند.^۲ راز مخفی نگه داشتن سرّ از شیعیان و مخالفان این بود که سخنان امامان را منتشر می‌نمودند و به دست خلفای جور می‌رسید و با آن به ائمه علیهم السلام ضرر می‌زدند. یا آن که اسرار به دست کسانی که عقل‌های ناقصی داشته و توان فهم آن را نداشتند، می‌رسید و سبب گمراهی آنان می‌شد.^۳ ممکن است بیان سه نفر از این جهت باشد که با یک نفر و دو نفر نمی‌توان راز را نگهداری نمود؛ اما در صورتی که سه نفر باشند، با یکدیگر انس می‌گیرند و آن را با خود بازگو می‌کنند؛ در نتیجه سینه‌هایشان به تنگ نمی‌آید و می‌توانند آن را از دیگران مخفی بدارند.^۴

بنابراین در حدیث فوق منظور از سه نفر مؤمن راز نگه دار، افرادی هستند که از حواریون ائمه علیهم السلام باشند و امامان علیهم السلام بتوانند همه احادیث خود را نزد آن‌ها به ودیعه بگذارند و آن‌ها علاوه بر ظرفیت پذیرش و تحمل این احادیث، آن را کتمان نمایند تا از وقوع هرگونه فتنه‌ای جلوگیری نمایند. وجود این گونه افراد در میان اصحاب ائمه - همانگونه که در طول تاریخ در میان اصحاب همه پیامبران بدین صورت بوده - بسیار کم هستند؛ اما افرادی که در حد متعارف احادیث اهل بیت علیهم السلام

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ الشیعة و اهل البيت علیهم السلام، ص ۳۰۴؛ مع الاثنی عشریة فی الأصول والفروع، ص ۱۷۷.

۲. شرح الکافی - الأصول و الروضة (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۹، ص ۱۷۴.

۳. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۹، ص ۲۸۶؛ بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۱۶۰.

۴. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۹، ص ۲۸۶؛ بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۱۶۰.

را می‌شینده و از یاران خوب امامان بوده‌اند، در میان اصحاب، کم نبوده‌اند و روایات بسیار زیادی که از ائمه علیهم‌السلام به دست رسیده، از طریق این افراد بوده است.

الهی ظهیر همچنین با استناد به روایت ذیل، مدعی است که امام جعفر صادق علیه‌السلام اشاره می‌کند که پدرش جز چهار یا پنج نفر شیعه خالص نداشته است: «عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَاسْتَقْبَلَنِي رَجُلٌ خَارِجٌ مِنْ عِنْدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ مِنْ أَصْحَابِنَا، فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لِي لَقِيتَ الرَّجُلَ الْخَارِجَ مِنْ عِنْدِي فَقُلْتُ بَلَى هُوَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، فَقَالَ لَا قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ وَلَا قَدَسَ مِثْلَهُ، إِنَّهُ ذَكَرَ أَقْوَامًا كَانَ أَبِي عليه السلام ائْتَمَنَهُمْ عَلَى حَالِ اللَّهِ وَحَرَامِهِ وَكَانُوا عَيْبَةَ عِلْمِهِ وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ هُمْ عِنْدِي، هُمْ مُسْتَوْدَعُ سِرِّي أَصْحَابُ أَبِي عليه السلام حَقًّا إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِأَهْلِ الْأَرْضِ سُوءًا صَرَفَ بِهِمْ عَنْهُمْ السُّوءَ، هُمْ نُجُومٌ شِيعَتِي أَحْيَاءٌ وَ أَمْوَاتًا يُحْيُونَ ذَكَرَ أَبِي عليه السلام بِهِمْ يَكْشِفُ اللَّهُ كُلَّ بَدْعَةٍ يَنْفُونَ عَنْ هَذَا الدِّينِ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأَوَّلَ الْعَالِينَ ثُمَّ بَكَى فَقُلْتُ مَنْ هُمْ فَقَالَ مَنْ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ رَحْمَتُهُ أَحْيَاءٌ وَ أَمْوَاتًا، بُرِيدُ الْعِجْلِيِّ وَ زُرَّارَةُ وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ أَمَا إِنَّهُ يَا جَمِيلُ سَيَّبِينُ لَكَ أَمْرٌ هَذَا الرَّجُلِ إِلَى قَرِيبٍ، قَالَ جَمِيلٌ فَوَ اللَّهُ مَا كَانَ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى رَأَيْتُ ذَلِكَ الرَّجُلَ يُنْسَبُ إِلَى آلِ أَبِي الْخَطَّابِ، قُلْتُ اللَّهُ يَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ، قَالَ جَمِيلٌ: وَ كُنَّا نَعْرِفُ أَصْحَابَ أَبِي الْخَطَّابِ بِبُغْضِ هَؤُلَاءِ رَحْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ».^۲

سند این روایت بخاطر معلوم نبودن شرح حال محمد بن عبدالله المسمعی در رجال،^۳ ضعیف است؛ اما ضعف سند آن با روایت معتبر دیگری که مشابه این روایت بوده و بعدا بیان می‌گردد، جبران می‌شود. به هر حال مضمون این روایت بر خلاف آن چه ردیه‌نگار آن را موجب ضعف شیعه دانسته، خالی از هرگونه اشکال است؛ زیرا آن مردی که امام علیه‌السلام او را مذمت و نفرین نموده، شیعه نبوده بلکه به قرینه آخر روایت، از غالیان کوفه و پیروان ابو الخطاب بوده است. آن چهار نفری هم که امام علیهم‌السلام آنان را تمجید کرده و برای آن‌ها درخواست رحمت نموده، از شیعیان معمولی نبوده و

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۲. رجال الکشی، صص ۱۲۷ و ۱۳۸؛ الشیعة و اهل البيت علیهم‌السلام، صص ۳۰۳ و ۳۰۴.

۳. مناهج الأخیار فی شرح الإستبصار، ج ۱، ص ۲۶۷؛ إستقصاء الاعتبار فی شرح الإستبصار، ج ۳، ص ۴۵۷ و ۴۵۸.

شیعه در زمان آن حضرت، محدود به این تعداد نبوده است؛ بلکه اینان آن گونه که امام علیه السلام بیان فرموده: «از ستارگان شیعه و مدافعان کیان اهل بیت علیهم السلام بوده‌اند که نمونه‌های این افراد در زمان هریک از پیامبران و امامان علیهم السلام بسیار اندک هستند.

امام صادق علیه السلام در روایت دیگری این چهار نفر را از اوتاد دانسته و چنین می‌فرماید: «أَوْتَادُ الْأَرْضِ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ أَرْبَعَةٌ: مُحَمَّدٌ بْنُ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَ لَيْثُ بْنُ الْبُخْتَرِيِّ الْمُرَادِيُّ وَ زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ».^۱

آن حضرت در روایت دیگری مشابه روایت فوق، سه تن از این چهار نفر را محبوب‌ترین افراد نزد خود دانسته و چنین فرموده است: «أَرْبَعَةٌ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا بُرَيْدُ الْعِجْلِيِّ وَ زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ مُسْلِمٍ وَ الْأَحْوَلُ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا».^۲

بنابراین روایت فوق، در صدد معرفی یاران خاص امام صادق علیه السلام بوده و مطابق با روایتی است که از امام موسی کاظم علیه السلام هنگام برشمردن یاران خالص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام، نقل شده است: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ... أَيْنَ حَوَارِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ حَوَارِيِّ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَيَقُومُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَرِيكِ الْعَامِرِيِّ وَ زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ وَ بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيُّ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيُّ وَ لَيْثُ بْنُ الْبُخْتَرِيِّ الْمُرَادِيُّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ وَ عَامِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُدَاعَةَ وَ حُجْرُ بْنُ زَائِدَةَ وَ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ».^۳

الهی ظهیر همچنین با استناد به دو روایت زیر درباره عبدالله بن یعفور، چنین می‌گوید: «امام جعفر صادق علیه السلام نسبت به تمام این قوم شکاک بود؛ بدین خاطر برای آن‌ها فتوا نمی‌داد، جز به آن

۱. رجال الکشی، ص ۲۳۸.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۷۶؛ رجال الکشی، صص ۱۸۵؛ ۲۴۰.

۳. الإختصاص، ص ۶۱ و ۶۲.

فتوهای مختلفی؛ تا آن که آن را جز به دشمنان و مخالفان، به کسی نرسانند و او پیوسته چنین می‌گفت: «مَا وَجَدْتُ أَحَدًا يَقْبَلُ وَصِيَّتِي وَيَطِيعُ أَمْرِي إِلَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ».^۱ او همچنین به روایت زیر نیز استناد جسته است: «عَنْ أَبِي أُسَامَةَ، قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأُودِعَهُ، فَقَالَ لِي « يَا زَيْدُ مَا لَكُمْ وَ لِلنَّاسِ قَدْ حَمَلْتُمُ النَّاسَ عَلَيَّ، إِنِّي وَاللَّهِ مَا وَجَدْتُ أَحَدًا يُطِيعُنِي وَ يَأْخُذُ بِقَوْلِي إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا رَحِمَهُ اللَّهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ، فَإِنِّي أَمَرْتُهُ وَ أَوْصَيْتُهُ بِوَصِيَّتِهِ فَاتَّبَعَ أَمْرِي وَ أَخَذَ بِقَوْلِي».^۲

این دو روایت جز در کتاب رجال کشی در هیچ یک از منابع حدیثی نیامده که سند روایت اول آن، به خاطر مرسل بودن و وثاقت نداشتن علی بن محمد بن قتیبة نیشابوری،^۳ ضعیف شمرده می‌شود. سند روایت دوم نیز بخاطر مشترک بودن محمد بن فضیل میان ثقه و غیر ثقه، ضعیف محسوب می‌شود.^۴

بنابراین هیچ یک از دو روایت فوق با توجه به سند غیر موثق و نقل متفرد در یک منبع رجالی بدون دیگر منابع حدیثی، معتبر نیست و محتوای آن نیز با وجود والا بودن شخصیت عبدالله بن ابی‌یعفور و توجه امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ به او، قابل پذیرش نیست؛ زیرا منحصر نمودن اطاعت و فرمانبرداری از امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در ابن ابی‌یعفور، با دیگر روایاتی که از آن حضرت درباره جایگاه رفیع تعدادی از یاران خاص ایشان مانند زراره، برید، محمد بن مسلم، ابوبصیر و ابوجعفر حول گذشت، ناسازگار است. به علاوه آن که در روایت دیگری از آن حضرت، مطیع بودن، منحصر در عبدالله بن ابی‌یعفور نبوده و نام حمران بن اعین نیز در کنار نام او قرار گرفته است که ظاهراً با توجه به کلمات ابتدایی و مضمون کلی مشترک، هر دو ناظر به یک ماجرا هستند و زید شحام راوی این

۱. رجال الکشی، ص ۲۴۶؛ الشیعة و اهل‌البيت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ص ۳۰۵

۲. رجال الکشی، ص ۲۴۶؛ الشیعة و اهل‌البيت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ص ۳۰۵

۳. نظرات مختلفی درباره ابن قتیبة وجود دارد و برخی او را ثقه می‌دانند که البته قوی به نظر نمی‌رسد. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: معجم رجال‌الحديث ج ۱۱، ص ۱۰۴؛ ج ۱۳، ص ۱۷۲؛ مدارک الاحکام، ج ۶، ص ۸۴؛ راه‌های احراز وثاقت علی بن محمد بن قتیبة.

۴. همان، ج ۱۰ ص ۱۰۵.

روایت، همان ابی اسامه در سند قبلی است و هر دو سند مرسل و دارای راوی متهم هستند: «عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ، قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «مَا وَجَدْتُ أَحَدًا أَخَذَ بِقَوْلِي وَ أَطَاعَ أَمْرِي وَ حَذَا حَذْوَ أَصْحَابِ آبَائِي غَيْرِ رَجُلَيْنِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ وَ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ، أَمَا إِنَّهُمَا مُؤْمِنَانِ خَالِصَانِ مِنْ شِيعَتِنَا، أَسْمَاؤُهُمْ عِنْدَنَا فِي كِتَابِ أَصْحَابِ الْيَمِينِ الَّذِي أَعْطَى اللَّهُ مُحَمَّدًا»^۱.

پس اطاعت پذیری و عمل نمودن به دستورات امام صادق عليه السلام را نمی توان منحصر در عبدالله بن ابی یعفور دانست و بر فرض پذیرش این روایت، حصر آن غیر حقیقی بوده و به معنای مطیع تر بودن او نسبت به دیگران است که آن هم به قرینه «قَدْ حَمَلْتُمْ النَّاسَ عَلَيَّ» در روایت دوم مربوط به مطیع بودن وی در مقام تقیه است.

۲.۲. کمبود شیعیان در زمان امام زین العابدین عليه السلام

الهی ظهیر می نویسد شیعیان، امام زین العابدین عليه السلام را خوار نموده و او را ترک نمودند به گونه ای که طبق روایت فضل بن شاذان از آن ها جز پنج نفر کسی باقی نماند. «قَالَ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ: وَلَمْ يَكُنْ فِي زَمَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فِي أَوَّلِ أَمْرِهِ إِلَّا خَمْسَةٌ أَنْفُسٍ: سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ، سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ، يَحْيَى ابْنُ أُمِّ الطَّوِيلِ، أَبُو خَالِدِ الْكَاكْبَلِيِّ وَ اسْمُهُ وَرْدَانٌ وَ لَقَبُهُ كَنْكَرٌ، سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ رَبَّاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ كَانَ حَزَنٌ جَدُّ سَعِيدِ أَوْصَى إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام»^۲.

این سخن، حدیث امام معصوم عليه السلام نبوده و از فضل بن شاذان نقل شده است؛ اما مضمون آن با حدیثی از امام صادق عليه السلام که الاهی ظهیر به آن نیز تمسک جسته، سازگاری دارد. «اَزْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِلَّا ثَلَاثَةً أَبُو خَالِدِ الْكَاكْبَلِيِّ وَ يَحْيَى ابْنُ أُمِّ الطَّوِيلِ وَ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ، ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَعَحِقُوا وَ كَثُرُوا»^۳.

۱. رجال الکشی، ص ۱۸۰.

۲. رجال الکشی، ص ۱۱۵؛ الشیعة و اهل البيت عليهم السلام، ص ۳۰۳.

۳. رجال الکشی، ص ۱۱۵؛ الشیعة و اهل البيت عليهم السلام، ص ۳۰۳.

توجه به اوضاع سیاسی و خفقان به وجود آمده در زمان امام زین العابدین علیه السلام، در تبیین معنای این روایت اثر گذار است. خالص ترین یاران اهل بیت علیهم السلام در زمان امام حسین علیه السلام همراه آن حضرت در واقعه عاشورا به شهادت رسیدند و پس از آن به ویژه با توجه اتفاقاتی که توسط یزید در واقعه حرّه به وجود آمد و با حاکمیت حجاج بن یوسف همراه گشت، عرصه بر پیروان اهل بیت علیهم السلام سخت شد. معنای ارتداد در این حدیث همانند حدیث «ارتد الناس بعد النبی صلی الله علیه و آله الا ثلاثة»، غیر از معنای اصطلاحی و فقهی ارتداد است و به معنای برگشت از عهدهایی است که مردم نسبت به ولایت اهل بیت علیهم السلام داشته‌اند.^۱ درباره تعداد دوست داران اهل بیت علیهم السلام در آن زمان، از امام زین العابدین چنین نقل شده است: «مَا بِمَكَّةَ وَلَا بِالْمَدِينَةِ عَشْرُونَ رَجُلًا يُحِبُّنَا»؛^۲ در آن زمان نه تنها به تعداد بیست نفر برای اهل بیت علیهم السلام پیرو و شیعه‌ای نبوده؛ بلکه حتی به این مقدار، دوست دار نیز نداشته‌اند. بنابراین وجود سه یا پنج نفر یار برای اهل بیت علیهم السلام در آغاز دوران امام زین العابدین علیه السلام با شرائط آن دوران، امر بعیدی نبوده است که البته این تعداد افراد اندک، همگی شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام در آن دوران نبوده‌اند؛ بلکه اینان، کسانی بوده‌اند که در موقعیت‌های مختلف بر عقیده خود استوار مانده و احادیثی از سوی امامان علیهم السلام درباره ثابت قدم ماندن آنان وارد شده است.^۳

درباره شخصیت یحیی بن ام الطویل و روایات مربوط به او نیز نگاشته‌هایی وجود دارد.^۴ بنابراین افرادی که در روایت فوق از آن‌ها نام برده شده، دوستداران و شیعیان معمولی نبوده؛ بلکه از یاران خالص امام زین العابدین علیه السلام بوده‌اند و در روایتی که پیش‌تر از امام موسی کاظم علیه السلام درباره یاران ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نقل شده، آنان را برشمرده است: «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى

۱. بررسی تحلیلی حدیث ارتد الناس بعد النبی الا ثلاثة، ص ۱۱۲.

۲. الغارات، ج ۲، ص ۵۷۳.

۳. رجال الکشی، ص ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴؛ الإختصاص، ص ۲۰۵.

۴. رک: بازشناسی شخصیت رازآمیز یحیی بن ام الطویل.

مُنَادٍ... أَيْنَ حَوَارِيِّ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَيَقُومُ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ وَيَحْيَى ابْنُ أُمِّ الطَّوِيلِ وَ أَبُو خَالِدٍ الْكَابُلِيُّ وَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ»^۱

علامه مجلسی نیز این افراد را از اجلاء خواص اصحاب ائمه علیهم السلام دانسته است.^۲

۳. دروغ‌گویی، خیانت در امانت و پایبند نبودن

الهی ظهیر می‌گوید شیعیان، اهل امانت داری و راستگویی و صفا نیستند؛ پس امام جعفر صادق علیه السلام به این امر اعتراف نموده و چنین گفته است: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنِّي أَخَالِطُ النَّاسَ فَيَكْثُرُ عَجَبِي مِنْ أَقْوَامٍ لَا يَتَوَلَّوْنَكُمْ وَيَتَوَلَّوْنَ فُلَانًا وَ فُلَانًا لَهُمْ أَمَانَةٌ وَ صِدْقٌ وَ وِفَاءٌ وَ أَقْوَامٌ يَتَوَلَّوْنَكُمْ لَيْسَ لَهُمْ تِلْكَ الْأَمَانَةُ وَ لَا الْوَفَاءُ وَ الصَّدْقُ قَالَ فَاسْتَوَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَالِسًا فَأَقْبَلَ عَلَيَّ كَالْغَضْبَانِ ثُمَّ قَالَ: «لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ لِلَّهِ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ لَا عَتَبَ عَلَيَّ مَنْ دَانَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ قُلْتُ لَا دِينَ لِأَوْلِيكَ وَ لَا عَتَبَ عَلَيَّ هُوَ لَا قَالَ نَعَمْ لَا دِينَ لِأَوْلِيكَ وَ لَا عَتَبَ عَلَيَّ هُوَ لَا...»^۳

الهی ظهیر در یکی از کتاب‌های خود روایت را به جهت اختصار تقطیع نموده که تقطیع وی باعث اجمال و نامفهوم شدن معنای روایت گشته است.^۴

این حدیث نیز همانند سایر احادیث پیشین هیچ‌گونه مذمتی نسبت به شیعه ندارد و به معنای سلب بودن امانت، راستگویی و وفای به عهد از شیعیان نیست؛ بلکه تنها بیانی از تعجب نمودن عبدالله بن ابی‌یعفور است که چگونه برخی از افراد با وجود دوری از ولایت امامان علیهم السلام، اهل امانت داری، راستگویی و وفاداری هستند و افراد دیگری با وجود بهره‌مندی از نعمت ولایت، از این ویژگی‌ها به دور هستند.

۱. الاختصاص، ص ۶۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۲۰.

۳. الکافی، ج ۱، صص ۳۷۵ و ۳۷۶؛ الشیعة و اهل البيت علیهم السلام، صص ۳۰۴ و ۳۰۵.

۴. الشیعة والتشیع، ص ۴۳.

به نظر می‌رسد ابن ابی‌یعفور، ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام را ملازم با صفات نیک و ولایت دیگران را ملازم با دوری از این صفات می‌دانسته؛ از این‌رو با طرح این پرسش که چگونه ممکن است ولایت دیگران با امانت و راستگویی و وفای به عهد قابل جمع باشد و ولایت امامان علیهم‌السلام با ضد این صفات جمع شود؟ به دنبال رفع این ابهام بوده است؛ نه آن که همه پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام را فاقد این صفات نیک دانسته و همه افراد غیر شیعه را اهل آن صفات بدانند؛ پس پرسش او بخاطر استبعاد چنین تقابلی بوده که میان اعتقاد و رفتار اشخاص رخ داده است؛ نه آن که خبر از یک واقعیت خارجی همیشگی داده باشد.

از آنجا که ثابت شد در پرسش عبدالله ابن بی‌یعفور هیچ گونه نقصی متوجه شیعه نیست، در پاسخ امام علیه‌السلام نیز - بر خلاف تصور شبه افکن که ادعا نموده دور بودن شیعیان از راستگویی، امانت‌داری و وفای به عهد، مورد تأیید امام صادق علیه‌السلام قرار گرفته است، منقصبه‌ای برای شیعه بیان نشده و ادعای الهی ظهیر نادرست است؛ زیرا تأیید امام علیه‌السلام نسبت به اصل امکان صدور چنین گناهایی از سوی شیعیان است که در سؤال پرسش‌گر نیز آمده بود؛ نه آن که شیعه را به طور کلی موصوف به این صفات ناپسند بدانند.

امام علیه‌السلام در ادامه از ابهام ابن ابی‌یعفور پرده برداشته و چنین تفکری که قائل به تلازم میان ولایت ائمه علیهم‌السلام و پایبندی به اصول اخلاقی است را رد نموده و هماهنگ با سایر روایات، می‌فرماید: «پایبندی به اصول اخلاقی بدون ولایت، هیچ گونه ارزشی نداشته و دینی برای صاحب آن وجود ندارد و در مقابل، متدین بودن به ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام حتی با نبود اصول اخلاقی، ارزشمند است و نور ولایت سبب خارج شدن از تاریکی می‌شود».

روایت طولانی دیگری همانند این روایت از امام باقر علیه‌السلام در پاسخ به ابو اسحاق لیشی درباره ارتکاب تعدادی از گناهان توسط شیعیان و انجام برخی از عبادات توسط ناصبی‌ها وارد شده است که جعلی به نظر می‌رسد.^۱

۱. علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۱۰-۶۰۶.

یکی دیگر از احادیثی که با آن، ادعای دروغگو بودن شیعیان را دارند، حدیث ذیل از امام صادق علیه السلام است که عبدالله موصلی بدان استناد جسته است: «لَوْ قَامَ قَائِمُنَا بَدَأَ بِكَذَابِي الشَّيْعَةِ فَقَتَلَهُمْ»^۱.

این روایت نیز به خاطر قرار گرفتن مفضل بن عمر در سند آن، ضعیف است؛^۲ اما بر فرض پذیرش آن و نادیده گرفتن اشکال سندی، در مضمون روایت هیچ گونه اشکالی متوجه شیعه نبوده و اشاره‌ای به دروغگو بودن شیعیان ندارد؛ زیرا معنای روایت بسیار واضح است که امام مهدی علیه السلام هنگام ظهور، برای اصلاح جامعه نخست از دروغ‌گویان شیعه شروع می‌نماید. پس دروغ‌گویان بخشی از شیعیان هستند؛ همان گونه که در میان دیگر مسلمانان، از همه نوع، گنه‌کاری وجود دارد؛ نه آن که دروغ‌گو بودن صفت برای همه شیعیان بوده و به معنای شیعیان دروغ‌گو باشد.

نتیجه‌گیری

برخی از احادیث در بیزاری امام صادق علیه السلام از غالیان کوفه مانند پیروان ابی‌الخطاب وارد شده و برخی نیز به منافق بودن و دشمن بودن کسانی اشاره دارد که ادعای تشیع و دوستی اهل بیت علیهم السلام را دارند؛ در حالی که در ادعای خود صادق نیستند و این روایات بر خلاف اظهار نظر شبهه‌افکنان، نقصی را بر شیعه وارد نمی‌کند. احادیث دیگری نیز به کم بودن تعداد شیعیان اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ و نیز کم بودن شیعیان در زمان امام زین العابدین و امام صادق علیهم السلام اشاره دارد که در این روایات نیز نقصی متوجه شیعه نمی‌شود؛ زیرا منظور این روایات، شیعیان خالص و حواریان امامان علیهم السلام هستند که نمونه آنان درباره محدود نمودن افراد مسلمان یا مؤمن واقعی نیز وارد شده است. روایت دیگری وجود دارد که راوی سؤال می‌کند چگونه ممکن است کسانی که از شیعیان نیستند دارای صفات راستگویی، امانت‌داری و وفای به عهد هستند و در مقابل برخی از شیعیان از این

۱. رجال الکشی، ص ۲۹۹؛ حقیقة الشيعة حتى لا نخدع، ص ۵۲.

۲. برای شرح حال مفضل بن عمر به عنوان نمونه ر.ک: قبسات من علم الرجال، ج ۱، ص ۵۴۸-۵۶۷.

صفات برخوردار نیستند؟ این روایات نیز اشکالی به شیعه وارد نمی‌کند و در واقع راوی از چنین تقابلی استبعاد داشته که امام علیه السلام در پاسخ، اساس دین را ایمان و ولایت دانسته داده است.

فهرست منابع

١. قرآن كريم
٢. الإختصاص، ابن العملم، محمد بن محمد، قم: كنگره جهانى شيخ مفيد، چاپ اول، ١٤١٣ق.
٣. إستقصاء الاعتبار في شرح الإستبصار، عاملى، محمد بن حسن بن شهيد ثانى، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، چاپ اول، ١٤١٩ق.
٤. أعيان الشيعة، امين، سيد محسن، محقق: حسن امين، بيروت: دار التعارف للمطبوعات، بى تا.
٥. الامالى، ابن بابويه، محمد بن على، تهران: چاپ ششم، كتابچى، ١٣٧٦ ش.
٦. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، محقق: جمعى از محققان، بيروت: دار إحياء التراث العربى، دوم، ١٤٠٣ق.
٧. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليه السلام، صفار، محمد بن حسن، قم: كتابخانه آية الله مرعشى نجفى چاپ دوم، ١٤٠٤ق.
٨. التحرير الطاووسى؛ المستخرج من كتاب حل الاشكال، عاملى، حسن بن زين الدين، تحقيق: فاضل الجواهرى، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، الطبعة الاولى، ١٤١١ق.
٩. حقيقة الشيعة حتى لا ننخدع موصلى، عبدالله، اسكندرية: دار الإيمان للطبع والنشر والتوزيع، چاپ دوم، بى تا.
١٠. خلاصة الاقوال فى معرفة الرجال حلى، حسن بن يوسف (علامه حلى)، نجف اشرف: دار الذخائر، چاپ دوم، ١٤١١ق.
١١. رجال الطوسى طوسى، محمد بن حسن، قم: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجامعة المدرسين بقم المقدسه چاپ سوم، ١٣٧٣ ش.

۱۲. رجال الكشي (إختیار معرفة الرجال)، كشي، محمد بن عمر، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۱۳. رجال النجاشی، نجاشی، احمد بن علی، قم: مؤسسه النشر الاسلامي التابعه لجامعة المدرسين بقم المشرفة، چاپ ششم، ۱۳۶۵ ش.
۱۴. الرجال لابن الغضائری، واسطي بغدادی، احمد بن حسين (ابن غضائری)، قم: مؤسسه علمی فرهنگي دار الحديث، چاپ اول، ۱۳۶۴ ش.
۱۵. شبهة الغلو عند الشيعة، الغفار، عبدالرسول، بيروت: دار المحجة البيضاء، بی تا.
۱۶. شرح الكافي-الأصول و الروضة، مازندرانی، محمد صالح بن احمد، تهران: دار الكتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۸۲ق.
۱۷. الشيعة و اهل البيت عليهم السلام، الهی ظهير، احسان، لاهور: ادارة ترجمان السنة، بی تا.
۱۸. الشيعة والتشيع - فرق و تاريخ، الهی ظهير، احسان، لاهور: ادارة ترجمان السنة، الطبعة العاشرة، ۱۴۱۵ق.
۱۹. الغارات أو الإستنفار و الغارات، ثقفی، ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال، تهران: انجمن آثار ملی، چاپ اول، ۱۳۹۵ق.
۲۰. فرق الشيعة، نوبختی، ابومحمد حسن بن موسى، بيروت: دار الاضواء، چاپ دوم، بی تا.
۲۱. قبسات من علم الرجال، سيستاني، سيد محمدرضا، بيروت: دار المورخ العربي، چاپ اول، ۱۴۲۷ق.
۲۲. الكافي، كليني، محمد بن يعقوب، تحقيق: على اكبر غفاري و محمد آخوندي، تهران: دار الكتب الاسلاميه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
۲۳. كتاب الرجال، حلي، حسن بن علي (ابن داود)، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۴۲ ش.
۲۴. كتاب العين، فراهيدي، خليل بن أحمد، دوم، قم: نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.

٢٥. كمال الدين و تمام النعمة، ابن بابويه، محمد بن علي، تحقيق: غفاري، علي اكبر، تهران: چاپ دوم، اسلامية، ١٣٩٥ق.
٢٦. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مكرم، تحقيق: جمال الدين مير داماد، سوم، بيروت: دارالفكر، ١٤١٤ق.
٢٧. لله وللحقيقة؛ رد على كتاب لله ثم للتاريخ، آل محسن، علي، تهران: مشعر، ١٣٨٢ش.
٢٨. مجمع البحرين، طريحي، فخر الدين بن محمد، تحقيق: احمد حسيني اشكوري، چاپ سوم، تهران: مرتضوي، ١٣٧٥ش.
٢٩. مدارك الاحكام، موسوي عاملي، سيد محمد، تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسة آل-البيت عليه السلام، بي تا.
٣٠. مذهب الشيعة الامامية الاثنا عشرية؛ عرض و نقد، قفاري، ناصر، اصول بي جا، دار النشر، الطبعة الأولى، ١٤١٤ق.
٣١. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، مجلسي، محمد باقر بن محمد تقى، تهران: دار الكتب الإسلامية، چاپ دوم، ١٤٠٤ق.
٣٢. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نوري، حسين بن محمد تقى، محقق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، چاپ اول، ١٤٠٨ق.
٣٣. مع الاثنى عشرية في الأصول والفروع، سالوس، علي احمد، رياض: دار الفضيلة، الطبعة السابعة، ١٤٢٤ق.
٣٤. معجم رجال الحديث، خويى، سيد ابوالقاسم، بي جا: بي نا، چاپ پنجم، ١٤١٣ق.
٣٥. مناهج الأخيار في شرح الإستبصار، علوى عاملى، احمد بن زين العابدين، قم: مؤسسه اسماعيليان، چاپ اول، ١٣٩٩ق.
٣٦. المؤمن، اهوازى كوفى، حسين بن سعيد، قم: مؤسسة الامام المهدي (عج)، ١٤٠٤ق.

۳۷. نصیری؛ تاریخ، منابع و عقاید، اکبری، عمیدرضا، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، چاپ اول، ۱۴۰۲ ش.

مقالات:

۳۸. «بازشناسی شخصیت رازآمیز یحیی بن ام الطویل»، عادلزاده، علی، نگاشته شده در تاریخ ۱۴۰۱/۱۲/۲۶. deraayaat.ir/yahyaibnommalttawi

۳۹. «بررسی تحلیلی حدیث ارتد الناس بعد النبی ﷺ الا ثلاثة»، نادری، محمد، دو فصلنامه حدیث حوزه، شماره ۱۵، پاییز وزمستان، ۱۳۹۶ ش.

۴۰. «راه‌های احراز وثاقت علی بن محمد بن قتیبة» موسوی مهر، سید محمدحسن و صاحبی، علی‌رضا، مطالعات اعتبارسنجی حدیث، شماره ۱، بهار و تابستان، ۱۳۹۸.